**( 5 )**

**(لوح بسیط الحقیقة)**

**هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریآء**

و ما سئل السآئل فی قول الحکمآء بسیط الحقیقة کل الاشیآء قل فاعلم ان المقصود من الاشیآء فی هذا المقام لم یکن الا الوجود و کمالات الوجود من حیث هو وجود و من الکل الواجد و هذا کل لا یذکر عنده بعض و لا یقابله جزء و الحاصل ان بسیط الحقیقة لما کان بسیطا من جمیع الجهات انه واجد و مستجمع لجمیع الکمالات التی لا حد و لا نهایة لها چنآنچه فرموده‌اند لیس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیآء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حیث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده‌اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیر متناهیه شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنآنچه خود حکما گفته‌اند بسیط الحقیقة کل الاشیآء و لیس بشیء من الاشیاء و فی مقام آخر ان انوار بسیط الحقیقة تری فی کل الاشیآء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در کل اشیآء آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جمیع اشیآء مظاهر اسمآء الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیآء در امکنه حدود موجود و مشهود چنآنچه گفته‌اند لما کان وجود الواجب فی کمال القوة و الشدة لو یجوز ینحل بوجودات غیر متناهیة و لکن لا یجوز ما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکمآء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن اینست که کل را به لا نفی میکنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنآنچه فرموده‌اند کان الله و لم یکن معه شیء و الآن یکون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیآء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجه که حقست دائم و باقی و توحید شهودی آنست که در کل شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنآنچه در کتاب الهی نازل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقة مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نامتناهیه شده تعالی تعالی من ان ینحل بشیء او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدسا عن دونه و منزها عما سویه نشهد انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضة قدرته المهیمنة علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لایدرکست در این مقام کان و یکون مقدسا عن الاذکار و الاسمآء و منزها عما یدرکه اهل الانشآء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاریست بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسمآء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الاذکار کلها و مقر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کل اشیآء است و دارای کمالات لا تحصی و از برای اینکلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده‌اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند در هر لسان باسمی موسومست و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن اینعبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسانرا غنی ننموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمهء تکلم نموده لو کان موجودا و الذین اقروا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع ندآء مالک اسمآء از یمین بقعه نورآء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا عسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کل شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنآنچه اظهار نموده‌اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحا من غیر تأویل مرتفع است و باعلی الندآء کل را ندا میفرماید ابدا اصغا ننموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الامر بید الله یعطی من یشآء ما یشآء و یمنع عمن یشآء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخبیر لعمری انه یبلغک الی مقام لا تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی لکل نفس اذا سمع الندآء من مطلع البدآء یدع الوری ورآئه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لبیک یا محبوب العالمین

قل یا ایها السآئل لو یأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیه من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیمنا علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النورآء علی البقعة الحمرآء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من لدن قوی امین

یا ایها السآئل قد ذکر ذکرک لدی الوجه فی هذا السجن المبین لذا نزل لک هذا اللوح الذی من افقه لاحت شمس الطاف ربک العزیز الحمید اعرف قدرها و اغل مهرها انها خیر لک ان کنت من العارفین نسئل الله ان یؤیدک علی امره و ذکره و یقدر لک ما هو خیر لک فی الدنیا و الآخرة انه مجیب دعوة السائلین و ارحم الراحمین

یا ایها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسمآء و استنورت بانوار الوجه الذی اشرق من مطلع البقآء توجه الی الافق الاعلی قل یا فاطر السمآء و مالک الاسمآء اسئلک باسمک الذی به فتحت ابواب لقآئک علی خلقک و اشرقت شمس عنایتک علی من فی ملکک ان تجعلنی مستقیما علی حبک و منقطعا عن سوآئک و قآئما علی خدمتک و ناظرا الی وجهک و ناطقا بثنائک ای رب ایدنی فی ایام ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السبحات بفضلک و عنایتک و احرق الحجبات بنار محبتک ای رب انت القوی و انا الضعیف و انت الغنی و انا الفقیر اسئلک ببحر عنایتک ان لا تجعلنی محروما من فضلک و مواهبک یشهد کل الاشیآء بعظمتک و اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتک و انقذنی بسلطانک ثم اکتب لی ما کتبته لاصفیآئک الذین اقبلوا الیک و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هوآء ارادتک و نطقوا بثنائک بین بریتک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الکریم